



سراغاز

عشق به تکاپوی آزاد در قلمرو اندیشه هرگز از آن همگان نبوده است. هر آنگاه که این عشق وجود داشته تنها در میان اقلیت انگشت شماری وجود داشته و همواره نفرت و عناد آتشین اکثریت را برانگیخته است. گاه پیش آمده که پرتو این عشق یکسره مرده و خاموش جلوه نموده است، اما بارها زندگی دوباره یافته و فروزان شده است. با آن که این عشق الهام بخش یک زندگی پرزحمت و پرمخاطره است، انگیزه‌ی آن چنان نیرومند است که مردانی که آن را در دل می پرورند با وقف وجود خود در راه بزرگ ترین خدمتی که از آدمی نسبت به آدمی ممکن است برآید، همه بدگویی های دیگران را به جان خریده اند.

همین خصلت رام نشدنی اندیشه‌ی آدمی است که در حد کمال خود آینده‌ی نوع بشر را امید بخش می نماید، و همین خصلت موجب می شود که ثمن علی رغم مخاطرات بی سابقه‌ی عصر ما، معتقد گردم که نژاد بشر از این مهلکه نیز، مانند ظلمات روزگاران کهن، با نیرو و اعتماد و امید بیش تر به پیروزی بیرون خواهد آمد، پیروزی بر نیروهای خشم آسای طبیعت، و پیروزی بر کابوس های ظلمانی ترس های آبا و اجدادی که چه در گذشته و چه در حال، موجب می شوند آدمی جهانی از درد و رنج بیافریند و تحمل کند، درد و رنجی که فقط و فقط در نادانی بشر ریشه دارد.

هرگز در گذشته با راهی که ما را به جهان خوشبختی می رساند، مانند امروز آشنا نبودیم. فقط باید این راه را، که نوع شکنجه دیده و زجر کشیده‌ی ما را به دیار روشنایی و شادکامی می رساند، در پیش گیریم.

بخشی از کتاب حقیقت و افسانه نوشته‌ی برتراند راسل





دموکراسی و توسعه علمی

از مرجعیت قدرتمند پذیرفته باشیم؛ باورها و دانش ها را اینگونه تبلیغ می نماییم که خردمندان و نیکان مبشر آن بوده اند؛ نتیجه ی چنین روندی نهایتا منجر به برخوردهای سخت و خشن با مخالفت با این باور ها از جانب کسانی که با باور هایی که ما آن ها را به واسطه ی اتصال با مرجعیت ، حقیقتی جزمی می شمیریم می شود.

این افراد مخالف متهم به بی فکری و زشتکاری می شوند و مستوجب کیفر های که در طول تاریخ از جهت نوع و درجه نسبت به زمان و مکان متفاوت بوده اند.

طرفداری از دانش که تنها مرجعیت محور باشد، منجر به عقاید جزمی می گردد، در نتیجه استناد های طرفداران این روش به سمت آداب و سنن می رود.

در بیشتر این موارد کتابی مقدس تکیه گاهی می گردد که مخالفت با آن کفر و الحاد را در پی دارد.

قرون وسطی روشن ترین نمونه ی تاریخی از چنین چارچوبی است که در آن مردمان بسیاری بدلیل عدم پذیرش تفسیر مقامات رسمی کلیسا هزینه های زیادی پرداخت کردند.

در روسیه ی دیروز مخالفت با تفسیر کرمین از نظریات مارکس و انگلس با کیفر مرگ همراه می شد.

در این موارد اعتقاد حکومت عبارت بود از مجموعه احکام جزمی و هدف حکومت صرفا اشاعه و پرورش اعتقاد نسبت به این احکام در مردم. اما اینکار بستگی به اقناع از راه استدلال نداشته ؛ بلکه بیشتر از راه قطع تماس جوانان با افکار مخالف پیگیری میگردد ، به این صورت که ادبیات سانسور می شود، رسانه ها به کنترل در می آیند و مخالفان خطرناک قربانی حذف میشوند.

در چنین سازمانی زور گویی به یک عادت حکومتی تبدیل میگردد و به تدریج ستمگری حکومت فزونی می یابد . تا هنگامی که با عبور از آستانه ی تحمل انقلابی خونین سرنگونش کند.

اما این قیام ها هم که به جنونی ماند که در نتیجه ی تحمل درد و رنج طولانی استبداد با کینه همراه شده و از سرچشمه ی نفرت سیراب است روش مناسبی برای ساخت جهانی بهتر نمی گردد؛ بلکه آنها کاملن مستعد خواهند بود هر هنگام که از دستشان بر آید همان جنایاتی که بر ضد آن قیام کرده اند را تکرار کنند؛ مگر اینکه سیستمی آزاد نظارتی عمومی بر آن ها اعمال کرده و هر لحظه خود را

دموکراسی در کلمه و مصداق میراث تمدن و فرهنگ یونان است و پیش از آن تصویری از این کلمه وجود نداشته است.

در معنای اصیل دموکراسی که یونانیان آن را تکامل بخشیدند دموکراسی به معنای شرکت مستقیم تک تک شهروندان در حکومت بود.

بدین معنا که افراد در محلی گرد می آمدند و میتوانستند نسبت به هر قانونی که عرضه میگشت رای خود را اعلام کنند. دادرسان از میان مردم به قید قرعه انتخاب می شدند و خبری از دستگاه های پیچیده ی اداری نبود که در راه ابراز اراده ی مردم موانعی ایجاد کنند. متاسفانه این شکل از دموکراسی تنها در بستر یک دولت-شهر قابل اجراست؛ در دنیای امروزی ما محدودیت های بسیاری هستند که به ما اجازه ی اجرای آنرا نمی دهد. لذا آنچه ما از دموکراسی میشناسیم نوعی دموکراسی غیر مستقیم است که به وسیله ی پارلمان و انتخابات تامین می شود.

از همان دوره ی یونان باستان تاکنون پیرامون نحوه ی بدست آوردن باور ها دوعقیده وجود داشت و مطابق با آن نحوه ی حکومت کردن دو عقیده. با وجود گذشت دو هزار سال بحث در جریان، هنوز هم بحث این موضوعات از هیچ دورانی سردتر نشده؛ که از همین نکته می توان به خوبی به اهمیت آن پی برد.

این دو عقیده در مورد نحوه ی بدست آوردن باورها و اطلاعات عبارت است از ((پیروزی از طریق مرجع قدرتمند)) و ((روش بحث و تحقیق)). نیز مطابق با آن دو عقیده پیرامون نحوه ی حکومت عبارتند از ((حکومت مرجع قدرت)) و ((پیروی از تصمیم اکثریت)).

همانطور که مشخص است تشابه نوع دیدگاه ها راجب نحوه ی بدست آوردن دانش با نحوه ی حکومت نشان از نوعی هم بستگی میان این دو دارد؛ هدف این نوشتار نیز روشن ساختن همین ارتباط روش و توسعه ی علمی جامعه با دموکراسی است.

ارتباط روش علمی با دموکراسی ، آزادی بیان ، احترام به فرد و شکیبایی و مدارا در جامعه، به حدی است که هر جا یکی از آنها کنار گذاشته شود دیگری نیز در تنگنا و مخاطره قرار میگردد.

مرجعیت محوری

اگر ما راه دستیابی به دانش درست و باورهای صحیح را از طریق پیروی





در معرض خطر از دست دادن قدرت ببینند.

علمی که مبتنی بر پیش فرض هایی است، مانند اینکه تمایلات و آمال انسانی از واقعیت ها جدا هستند، شواهد مستقیم گواهان قدرتمند در هنگام صحبت از یک واقعیت خارجی میباشد، و خردورزی و عقلانیت انسانی میتواند به کشف حقایق جهان بپردازد یا در هر صورت تنها ابزار قابل اطمینان ماست، مهمتر اینکه یافته و حقایق گذشته که باور امروزند قابل بازبینی است و در آن ها امکان اشتباه وجود دارد .

جهان بینی علمی و اصول آن، لابلایگری ای نسبت به مراجع قدرت رواج می دهد که امکان ندارد که بتوان منحصر در چارچوب مسائلی علمی نگه داشته شود؛ آنجا که فرهنگ و چشم انداز علمی رواج یابد و روح علم خویی نهادینه شود، مردم عادت می کنند تا برای پذیرفتن مطالب و حقایق و باورها چیزی غیر از بیان روایات موکد یا توسل به سنت های کهن نیاز است.

هنگامی که عقلانیت و خردورزی به یک عادت فکری منجر شود نمی توان جلوی نشأت آن به میدان فرهنگ و از آن به سیاست و حکومت ایستاد.

اینگونه شد که در غرب علم توانست از پیکار با عقاید جزئی نه فقط در زمینه ی آکادمیک سربلند بیرون آید، بلکه میادین سیاسی نیز از آن متأثر گشت.

این تاثیر بیشتر بدین جهت بود که در کار نظام و اقتصاد مفید واقع شد. هنگامی که ملل غربی بین انتخاب فقر ، شکست و اعتقادات جزئی از یک سو ، و ثروت و پیروزی و آزادی فکری از سوی دیگر قرار گرفتند، تنها اسپانیا عادات دیرینه ی خود را تغییر نداد و پافشاری بیشتری کرد.

انقلاب آمریکا ، انقلاب فرانسه و رشد دموکراسی در انگلیس را میتوان از نتایج طبیعی علم به حساب آورد ، همینطور ریشه های جریان های مشروطه خواهی در ایران نسبت تنگاتنگی با ورود علم و برخورد جامعه ی در پس مانده ی ایران با آن دارد.

در لوای یک حکومت دیکتاتوری اصول نظریات یا بدان جهت که ریشه کهن در سنن و اعتقادات دارد، یا از آن رو که مناسب حال زمامداران است مورد قبول و رواج قرار میگیرند. بحث آزاد و شریان آزاد اطلاعات برای چنین بستری خطرناک است و حکومت از تلقین و اشاعه حقم سود می برد.

اما نتیجه ی نبود بحث آزاد و شریان اطلاعات این است که دیگر نمی توان مواردی که صاحب قدرتان منافع عامه را فدای منفعت خود میکنند روشن کرد.

نتیجه ی تشکیل چنین بستری چیزی جز بی پروایی زمامداران در روا

تاریخ اطلاعات ارزشمندی از فطرت انسانی به ما عرضه می دارد؛ تاریخ نشان داده است هر دسته از مردم که نسبت به دسته های دیگر قدرتی کسب کرده اند، از انحصار در قدرت خود سوء استفاده کرده اند ؛ مگر آنکه بیم از دست دادن آن را داشته باشند. شاید بزرگترین امتیاز دموکراسی بر سایر سیستم های حکومتی فراهم آوردن چنین امکانی باشد؛ دموکراسی تضمینی ندارد که افرادی که دارای خردی فوق العاده یا فضیلت های اعلا مرتبه باشند در راس قدرت قرار دهد، اما تکیه ی زمامداران بر پشتیبانی عامه باعث میشود تا اگر به حداقل بی عدالتی متهم شوند جایگاهی که نصیبشان شده را از دست بدهند.

بحث ، تحقیق و خرد جمعی

در سمت دیگر رابطه ی علم و دموکراسی نزدیک تر از آن است که ابتداعن گمان می کنید و پیوندی میان این دو برقرار است.

تکیه گاه زمینه ای اصلی این هردو، بحث آزاد است.

نظر تجربه گرایانه که مدیون ظهور علم است در باب دست یافتن به دانش و باور ها با روش قبل تماما اختلاف دارد.

علم روش متواضعانه در باب دانایی ها، و مسیری تنها مبتنی بر شواهد و استدلال را تکامل بخشیده ؛ روشی عبارت از مشاهده و بررسی محققانه با استدلال دقیق که هر جا بکار بسته شود منجر به پیدایش اتفاق نظر در میان مردم صلاحیت دار میگردد.

نتیجه ی متود و فرهنگ علمی آن است که مواضع علمی که در باب آن ها بحث بوجود می آید نه به وسیله ی کشتن و حصر و سوزاندن افرادی که در لحظه حاضر در اقلیت اند ، بلکه با پیگیری شواهدی که سنگینی استدلال را به سمت یکی از دو نظر بکشاند به نتیجه میرسد. در کنار تاکید بر شواهد ، مهمترین نکته ی زمینه ای روش علمی در نظر داشتن احتمال خطا و داعیه حقیقت مطلق را نداشتن است که پذیرش متواضعانه اشتباه و اصلاح آن را در پی دارد.

همینطور میتوانیم ببینیم که در گذشته بستر و فرهنگ مبتنی بر عقاید جزئی گالیله را محصور میکند، جیودانوبرونو را میسوزاند و ابوعلی سینا را مرتد و سرکرده ی ظلال می نامد.

روش علمی به مثابه یک تکنیک صرف نیست؛ بلکه با توجه به پیش فرض های خود میتواند به مثابه یک نوع از جهان بینی عمل کند. جهان بینی



داشتن ظلم و بی عدالتی بر مردم نیست.

اما هنگامی که در امور علمی عقلانیت را اساس کار قرار دادن به یک عادت فکری مبدل می‌گردد، یا دست کم چشم توده ی مردم به آن باز میشود، و جرئت خردورزی در نتیجه دیدن دست آوردها و نتایج آن پرورش میابد، مسلم است که این دیدگاه به میدان سیاست عملی هم سرایت خواهد کرد.

چرا باید کسی که فقط زحمت زاییده شدن را بخود دیده از قدرت و ثروت و سروری ای استثنایی بر توده ی مردم برخوردار باشد؟ چرا میبایست تبعیضی که بنیانی بر شایستگی ها ندارد در جامعه حاکم باشد؟ چرا زنان میبایست فرمانبردار مرد ها باشند؟ چرا میبایست زمامداران حقی بر توده ی مردم داشته باشند؟ همین که اجازه داده شود تا این دست پرسش ها بروز یابند دیگر تاب آوردن روبروی ادعاهای دادگستری و حقوق مطلقه ی فرمانروایان سخت می شود؛ چه عدالت اقتضا دارد که همه ی مردمی که به سن رشد رسیده اند ، به استثنای دیوانگان و جنایتکاران ، در قدرت فائحه ی سیاسی و امور مستولی برخورداران بطور مساوی مشارکت داشته باشند. بنابراین بطور طبیعی علم و دموکراسی دوشادوش هم راه تکامل را پیموده اند.

رابطه ی میان علم و دموکراسی، رابطه ای دوطرفه

رابطه ی میان علم و دموکراسی رابطه ایست دوطرفه، که در نتیجه ی آن در رفتاری متقابل استقرار و تسلط یک حکومت دیکتاتور نیز روند رشد و توسعه ی علمی کند می‌گردد.

در روسیه ی دیروز راه وصول به حقیقت، مثلا اینکه چگونه نوعی محصول جدید مناسب تر بدست آوریم ، با اولویت اول تجربه و آزمایش نبود بلکه در ابتدا عبارت بود از سیر و مکاشفه در اصول مابعدالطبیعه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس. در چنین اوضاعی بدلیل پیچیدگی مباحثی که وجود دارد یا اینطور به پیچیده بودنش وانمود میشود ، نیاز به صاحب نظران و مفسران ویژه ی کاهن مآبی بوجود می آید که نوعی از نظارت را فرای روش علمی بر روند پیشبرد علم بوجود می آورد.

در این بستر و در نتیجه ی این استانداردهای فرای روش علمی است که علاوه بر ایجاد مانع در راه پیشرفت فکری و فنی، کارشناسان

نادرست و نالایقی نیز به بروز می رسند و از پس آن نادرستی ها اشاعه میابند.

رابطه ی میان علم و دموکراسی رابطه ایست دوطرفه، که در نتیجه ی آن در رفتاری متقابل استقرار و تسلط یک حکومت دیکتاتور نیز روند رشد و توسعه ی علمی کند می‌گردد.

در روسیه ی دیروز راه وصول به حقیقت، مثلا اینکه چگونه نوعی محصول جدید مناسب تر بدست آوریم ، با اولویت اول تجربه و آزمایش نبود بلکه در ابتدا عبارت بود از سیر و مکاشفه در اصول مابعدالطبیعه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس. در چنین اوضاعی بدلیل پیچیدگی مباحثی که وجود دارد یا اینطور به پیچیده بودنش وانمود میشود ، نیاز به صاحب نظران و مفسران ویژه ی کاهن مآبی بوجود می آید که نوعی از نظارت را فرای روش علمی بر روند پیشبرد علم بوجود می آورد.

در این بستر و در نتیجه ی این استانداردهای فرای روش علمی است که علاوه بر ایجاد مانع در راه پیشرفت فکری و فنی، کارشناسان نادرست و نالایقی نیز به بروز می رسند و از پس آن نادرستی ها اشاعه میابند.

هنگامی که چنین وضعی مورد قبول عامه قرارگرفت، نگهداری دیکتاتوری اقلیت نیز کار دشواری نخواهد بود.

تاثیر متقابل آنچه رفت موجب میشود هر سازمان استبدادی یا دیکتاتوری که گو ممکن است در آغاز کار با دیگر کشور ها از حیث اندیشه علمی هم طراز باشد، به قطع با گذشت زمان عقب خواهد افتاد ؛ این عقب افتادگی هم در بعد نظری و هم فنون جلوه گر می شود.

باید گفت تنها در لوای آزادی است که شرایط پیشرفت برای مدتی طولانی فراهم می‌گردد.

نویسنده: نوید یوسف نیا

